

نقد و بررسی طیف‌های سیاسی و اجتماعی از صلح امام حسن (ع) تا زمامداری یزید

حمراء علوی^۱

چکیده

آن چه در این مقاله آمده است، خلاصه‌ای است از تاریخ دوران پرتلاطم زمان امام حسن (ع) تا زمامداری یزید. حساسیت شرایط سیاسی و اجتماعی زمان امام حسن (ع) و وجود اختلاف در امت اسلامی و ضعف و سستی که بر جامعه عارض شده بود، موجب گردید تا آن امام تحت شرایط خاص، به صلحی ناخواسته تن در دهد؛ امام حسن در سایه این صلح می‌خواست جامعه اسلامی را از اضمحلال قطعی نجات دهد و اندک بقایای یاران وفادار و راستین به سنت نبوی را، حفظ نماید، لکن در مقابل، معاویه که به اهداف خود رسیده بود در سایه این صلح و بعدها عمل نکردن به مفاد آن و توسل به انواع شیوه‌های غیر مشروع، شرایط ناگواری را برای شیعیان رقم زد. در این دوران وضعیت خاصی بر جامعه حاکم بود و گروه‌های مختلفی اعم از: عافیت‌طلبان، منافقین، خوارج و گروه‌های فکری و فلسفی منحرف، به همراه دور شدن خلفا از نظام الهی و گرایش به افکار مادی و اشاعه تجمل و کسب قدرت‌های مادی و پیروی از شهوات نفسانی، چهره بارز جامعه اسلامی را پوشش می‌دادند و در مقابل، شیعیان نیز علی‌رغم تحمل مضیقه‌های فراوان، فعالیت‌های متنوعی را در جای جای سرزمین‌های اسلامی پوشش می‌دادند. مجموعه این عوامل شرایطی را رقم زد که معاویه در پایان حکومت خویش فرزندش یزید را که

فردی بی کفایت بود به عنوان جانشین خود به جامعه اسلامی تحمیل کرد که واکنش‌های مختلفی را به دنبال داشت. از جمله این واکنش‌ها، قیام حسین (ع) بود که جهان اسلام را دگرگون و شیعه را دچار تحولات و پیشرفت‌های اساسی نمود که این مقاله به صورت مختصر به آن می‌پردازد.

روش در نظر گرفته شده در این مقاله، بررسی مطالب به صورت تحقیق کتابخانه‌ای و تحلیل و توصیف داده‌های تاریخی بوده است، همچنین سعی شده تا با استفاده از منابع معتبر و تحقیقات جدید، تصویری گویا از دوره مورد نظر ارائه شود.

کلیدواژه‌ها: حسن بن علی (ع)، حسین بن علی (ع)، یزید، صلح، امویان، مدینه.

بررسی شرایط اجتماعی و سیاسی خلافت اسلامی بعد از صلح امام حسن (ع) با معاویه بن ابوسفیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بعد از شهادت حضرت علی (ع)، با انتخاب مردم، حکومت به فرزندش امام حسن (ع) رسید. آن حضرت به منظور سرو سامان دادن به اوضاع آشفتۀ خلافت اسلامی و از بین بردن ریشه اصلی فتنه در میان امت اسلام درصدد فراهم آوردن موقعیتی مناسب برای حرکت دادن سپاه به سمت شام و وادار کردن معاویه به پذیرش شرایط جدید بود.

در آغاز امر، با توجه به استقبال اهالی کوفه از این هدف امام، حمایت‌ها از ایشان برای نیل به این هدف فراگیر شد؛ لشکر کوفه آماده حرکت شد اما با توجه به وضعیت خاص سپاه امام و توطئه‌های فراوان معاویه برای پراکنده کردن یاران ایشان، کم‌کم آثار افسردگی و پریشانی بر سپاه کوفه مستولی شد. مضاف بر این، نباید از اقدام مؤثر ستون پنجم در میان کوفیان و سست عنصری برخی از یاران امام غافل بود که هرازگاهی در موقع امنیت و آسایش و از سر دلخوشی و به منظور جلب نظر امام، داد همیاری او را سر

می‌دادند و به وقت معرکه کنج عافیت طلبی گزیده، به بهانه‌های واهی که گهگاه به لعاب توجیهات شرعی نیز آراسته می‌شد؛ دوری از جنگ و نفاق با برادران مسلمان خود را مستمسکی برای کناره‌گیری از سپاه امام قرار می‌دادند. کم‌کم از سپاه منسجم امام اثری باقی نماند و حتی کار به جایی رسید که امام را برای پذیرش صلح تحت فشار قرار دادند و بنا به نقل منابع، حتی چادر او را غارت کرده و سجاده‌ای را که بر آن نماز می‌خواند از زیر پایش ربودند. در کنار یاران ناهمدل و سست پیمان، فتنه‌گری خوارج نیز تشدید شد و حتی برخی از آنان فرصتی به دست آورده، قصد از بین بردن امام را داشتند که در نهایت به مضروب شدن ایشان انجامید.

در سطور پیشین اشاره شد که به علت شرایط خاص حاکم بر اردوی ارتش امام، ایشان مجبور به پذیرش صلح با معاویه شد. مضافاً این که شنیده شد، بسیاری از سران کوفه بعد از زخم خوردن امام از سوی خوارج، پنهانی برای معاویه نامه نوشته و در اطاعت او درآمدند و حتی به او وعده قتل یا اسیر کردن امام را دادند.^۱ بی‌سبب نیست که امام بعد از پذیرش صلح با لحن گلایه آمیز و عتاب آلودی، کوفیان را مخاطب قرار داده، فرمودند: «سه چیز جان مرا از شما بازداشت. کشتن پدرم، جراحی که به من رساندید و مالم را که تاراج کردید.» همچنین اظهاراتی از سوی بسیاری از صحابه و یاران ائمه اطهار در تاریخ ثبت است که اهالی کوفه را به دورویی و فریبکاری توصیف کرده‌اند از جمله، عدی بن حاتم که خطاب به کوفیان می‌گوید: هنگام تن آسانی و فراخی، زبان آنان چون درفش تیز و به وقت کار همچون روباه، نیرنگ پیشه می‌گیرند.^۲

مقدمات صلح بین امام حسن (ع) و معاویه فراهم شد. مفاد صلح نامه آن‌گونه که در منابع معتبر آمده، جالب توجه است بر این باوریم که امام، اهداف خاصی را در قبال صلح با معاویه در سر می‌پروراند. از سویی، شرایط برای ادامهٔ رویارویی نظامی با معاویه فراهم نبود و از سوی دیگر، پذیرش صلح از سوی امام نبایستی به صورت تحمیلی جلوه می‌کرد و امام را در موضع انفعال نشان می‌داد، از این رو شرایط پیشنهادی امام برای انعقاد قرارداد صلح نامه که شامل: منع تعقیب شیعیان، لغو لعن علی (ع) بر منابر، عدم انتخاب ولیعهد از سوی معاویه و پرداخت خراج داربگرد می‌شد^۳ در صورت قبول معاویه و رعایت مفاد آن از جانب او، به مصلحت جامعهٔ شیعی بود.

چنین به نظر می‌رسد که امام قصد داشت با استفاده از فرصت به دست آمده بعد از انعقاد صلح، به بازسازی قوای خویش پردازد و جبههٔ شیعی را مجدداً سازماندهی کند و این در صورتی بود که معاویه به تعهدات خویش عمل می‌کرد.

واکنش جامعهٔ شیعی صرف نظر از مراتب آنان، در قبال پذیرش صلح از سوی امام، متفاوت بود. بسیاری از یاران با ابراز نارضایتی از این اقدام، در مواجهه با امام از لحن و گفتاری استفاده می‌کردند که باعث رنجش و تکدر خاطر امام می‌شد. در قادسیه، هنگام بازگشت سپاه کوفه از جبههٔ نبرد، امام را با عنوان «ذلیل کنندهٔ عرب»^۴ مورد خطاب قرار می‌دادند و در گزارش دیگری آمده است که سفیان بن الیل التیمی به امام گفت: السلام علیک یا مذل المؤمنین^۵.

برخی دیگر مانند قیس بن سعد و سعد بن مالک از بیعت با معاویه کراهت و از این که او را خلیفه بنامند، ابا داشتند. براساس گزارشی، سعد بن مالک موقع بیعت به او گفت: سلام بر تو ای پادشاه، معاویه به او گفت: چرا نگفتی، سلام بر تو ای امیرالمؤمنان؟ گفت: آن در صورتی بود که ما تو را امیر کرده باشیم.^۶

حجر بن عدی از دیگر مخالفین بود. بارها از امام خواسته بود که با نادیده گرفتن مفاد صلح نامه و تجدید سازمان ارتش کوفه به سپاهیان معاویه بتازد، اما امام در پاسخ می‌فرمودند: ما بیعت کردیم و پیمان بسته‌ایم و راهی برای شکستن بیعت نیست.^۷

بعد از انعقاد قرارداد صلح، خاطر معاویه از جانب جدی ترین رقیب سیاسی‌اش آسوده شد و روند استقرار و تثبیت حاکمیت اموی، شتاب بیشتری گرفت. زمینه‌های تحکیم پایه‌های خاندان اموی در زمان خلافت خلیفه سوم به طور جدی فراهم شد زیرا عثمان دست بستگان و خویشان خود را برای ثروت اندوزی و تصدی امور سیاسی و اداری حکومت اسلامی باز گذاشت. معاویه در دوره‌های بعدی بیشترین بهره را از وضع موجود برد و با استفاده از شیوه تهدید و تطمیع، اوضاع را به نفع خود تغییر داد. همچنین او با عقد قرارداد صلح بین خود و امام حسن (ع)، کاملاً موقعیت خویش را تثبیت کرد و از کارگزاری معزول و متمرّد، به حاکمی مقبول در سرزمین‌های اسلامی درآمد.

صلح با امام حسن (ع) برای معاویه که سیاست ملک داری را با خدعه و تزویر آمیخته بود تنها، فرصتی برای تقویت مبانی حکومت اموی بود. معاویه بلافاصله بعد از رسمیت یافتن حاکمیتش خطاب به مردم عنوان کرد که نبرد

وی با آنان نه به خاطر نماز و روزه و حج و زکات و سایر آداب اسلامی بلکه با این هدف که امیر آنان باشد^۸.

در دوران حکومت معاویه، وضعیت خاصی بر جامعه اسلامی تحت نظارت وی حکمفرما بود، به خصوص در مناطق نزدیک به مرکز خلافت و طبیعتاً در خود شام نیز که مرکز فرمانروایی او به شمار می‌رفت، این وضعیت بیشتر ملموس بود.

در این زمان، تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مردم ساکن شبه جزیره عربستان که مرکز اسلام بود، حداقل در پایان حکومت و خلافت عمر متولد شده و در نتیجه به لحاظ جامعه‌شناسی، آغاز فعالیت اجتماعی خود را در دهه ۴۰ یا ۵۰ هجری شروه کرده بودند. این فعالیت نیز در ظرف اوضاع زمانه، متبلور می‌شد و به‌واقع نسل جدیدی در عرصه حیات اجتماعی اسلام ظهور کرده بود. این نسل با نسل گذشته به لحاظ ساختار اجتماعی تفاوت داشت. قریب به اتفاق اصحاب و یاران پیامبر که در این زمان در قید حیات بودند، مردمانی بودند که در سنین بالا در شهرهای مختلف مانند: کوفه، بصره، مدینه، مکه، دمشق و مناطق دیگر به سر می‌بردند؛ بسیاری از این افراد با توجه به مقتضیات جسمانی خود ترجیح می‌دادند که در مسائل اجتماعی و سیاسی حاکم بر زندگی مردم دخالت مستقیمی نداشته باشند. همچنین بخش عمده مردم به خصوص افراد جوان و میان‌سال در جامعه‌ای منفک از عصر رسالت می‌زیستند؛ این جامعه خلیفه‌ای مانند معاویه داشت و حکامی مانند مغیره بن شعبه و دیگر عمال معاویه که اکثریت قریب به اتفاق آنها از اشراف قریش بودند. آنها همچنین از کسانی بودند که بیشتر مناصب و مشاغل اداری

و سیاسی را در دست داشتند و از هر طریق که برایشان امکان داشت به فکر تأمین منافع مادی خود یا دستگاه خلافت بودند. این حکام به شدت به مسئله نژاد پرستی یعنی نظریه برتری عرب بر عجم توجه و تکیه داشتند و هر سخن مخالفی را به انحای مختلف چه از طریق حيله و چه از طریق ترور، در نطفه خفه می‌کردند. بهترین وسیله خفه کردن مخالفین نیز در نظرشان زندان و تبعید و قتل بود و در نتیجه نسل فعال جامعه به حاکمیت با دیده وحشت نگاه کرده، سعی می‌کردند که نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی بی‌تفاوت باشند و ترجیح می‌دادند که زندگی روزمره آنان، سیر معمولی و عادی را بپیماید.

در این زمان، عده‌ای دیگر بودند که با توجه به فتوحات خارجی، به-خصوص در دوره عثمان صاحب ثروت‌های بسیار زیادی شده بودند و در نتیجه، به هیچ وجه قصد نداشتند که لحظات آسایش خود را به خاطر هر حادثه‌ای به هم بزنند و وضعیت اقتصادی خویش را متزلزل کنند. جالب این-جاست که عافیت‌طلبان، برای توجیه رفتار خویش به مستمسک شرعی نیز روی می‌آوردند و عنوان می‌کردند که باید با جامعه مسلمان همراه بود و از وجود تفرقه جلوگیری کرد و برای این کار باید از زمامدار یا حاکم و خلیفه-ای که ظاهراً وظیفه صیانت از دین و دنیای مسلمین را دارد و در جهت تأمین امنیت قلمرو اسلامی می‌کوشد، حمایت کرد و هدف، طرفداری از محوریت جهان اسلام یعنی خلافت است.

از سویی دیگر، انجام فتوحات خارجی و اقامت مسلمین در فراسوی مرزهای عربستان و همجواری با ممالک دیگر، علاوه بر نشر و رواج تعالیم اسلامی، آشنایی با تفکر و فلسفه موجود در این کشورها را به همراه داشت

که بعدها این فرهنگ‌ها، نفوذ مؤثری در افکار و فلسفه اسلامی پیدا کرد و باعث رواج بحث‌ها و گفت و گوهایی شد که بعدها به شکل مکاتب مستقل فلسفی و فکری چهره نمود.

به‌خصوص سرزمین‌های هم مرز با روم - سرزمین‌هایی که در مواقع متعددی متأثر از فرهنگ هلنیسم و مسیحیت بودند و همان‌گونه که در تاریخ نشان می‌دهد، از مشاوره نصرائیان بهره می‌گرفتند - محل مناسب‌تری در اختیار این دسته اخیر قرار می‌داد و دست آنان را در فرار از مسؤولیت‌های دینی و اجتماعی باز می‌گذاشت. در دوره‌های بعدی خلافت اموی، مجموع افرادی که این‌گونه می‌اندیشیدند، پیرو مکتبی به‌نام «مرجنه» شدند. پیشگامان این نحله، از صحابیونی بودند که از دوره عثمان، با گسترش اختلافات عمیق بین گروه‌های مسلمان، برای یافتن حقیقت، به شبهه افتادند و چون درگیری گروه‌های متخاصم را، نبرد دو گروه مسلمان پنداشته و حضور خود را در جبهه هر یک از طرفین دعوا، باعث تشدید تفرقه می‌دانستند، لذا گوشه عزلتی اختیار کرده و فارغ از هر گونه فعالیت سیاسی متخاصمین را به صلح و آرامش دعوت می‌کردند. این گروه قائلین به «ارجاع» بودند^۱. به تدریج این گروه با بالندگی تئوریکی در مبانی اندیشه‌ای خود به صورت یک فرقه سیاسی جلوه کرد؛ گروهی که یکی از کارکردهای سیاسی آن، القای این بینش بود که مسلمین باید از وضع موجود راضی باشند چون مشیت الهی در امور جاری نهفته است.

مجموع تفکر یاد شده، محل مناسبی برای توجیه عمال و حاکمین و خلفای بنی امیه در انجام هر عملی بود. جالب این جاست که خلفای بنی

امیه نیز با اعمال سیاست‌های خود، مؤید و مروج چنین بینشی بودند، از جمله معاویه که از جبر سخن می‌گفت و عنوان می‌کرد که هر پیشامدی از جانب خداست و به این آیه استناد می‌کرد: «یوتی الملك لمن یشاء»^۱

بیش مرجئه در نقطه مقابل خوارج قرار داشت. خوارج معتقد بودند که مرتکبین گناه کبیره، راه نجاتی ندارند و توبه آنان مورد قبول واقع نمی‌شود و از دایره مسلمانی خارج هستند، اما مرجئه، معتقد بودند که مرتکبین به گناه کبیره، نه کافر و نه مسلمان هستند، ولی می‌شود توبه آنها را پذیرفت و بدین ترتیب می‌کوشیدند که راه نجاتی برای مرتکبین گناه کبیره بجویند.

علاوه بر مسائل فکری و عقیدتی که در این دوره رواج پیدا کرد، اوضاع اجتماعی جهان اسلام نیز دستخوش تغییر و تحول شد. هر چه قدر از زمان صدر اسلام سپری می‌شود و مردم از دوره حضرت رسول دورتر می‌شدند، دو مطلب در جامعه اسلامی بیشتر ملموس بود:

الف) دور شدن از خصلت اسلامی توسط خلفا و عمال منصوب به آنان.
ب) نزدیک شدن به خصوصیت‌هایی مانند: برتری‌های نژادی و تشدید عصبیت‌های قبیله‌ای و اختلافات اعراب شمالی و جنوبی.

در نتیجه حداقل در بین طبقه حاکمه، روح شریعت و پرهیزگاری و عدالت به ندرت دیده می‌شود و عمل بسیاری از خلفا در جهت اشاعه تجمل و کسب قدرت‌های مادی بود، اگر عمل شرعی هم انجام می‌گرفت، تنها شکل و حالت ظاهری داشت.

با این وضع باید توجه داشت تبعیت و تأثیرپذیری جامعه اسلامی از حاکمیت اموی، همه جا وضعیت یکسانی نداشت. از سرزمین‌های اسلامی، شام به طور یکپارچه در اختیار معاویه و طرفداران او بود و در این خطه از

قلمرو اسلامی بنی امیه نفوذ فراوان داشتند. بنابراین شام، بیشترین تأثیر را از استقرار حاکمیت اموی و رواج سیاست‌های اعمال شده آنان پذیرفت.

مکه و مدینه نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی، عکس العمل چندانی نشان نمی‌دادند. این مسأله دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد. دو شهر مکه و مدینه به عنوان شهرهای مذهبی قلمرو اسلامی تلقی می‌شدند و بعد از خلافت علی(ع) در چند دهه در یک سکوت سیاسی فرو رفتند و این وضعیت تا زمان قیام امام حسین(ع) ادامه پیدا کرد. این سکوت را می‌توان از چند جهت مورد ارزیابی قرار داد.

اهالی مکه شاید از این جهت تبعیت خلافت اموی و در رأس آنها، معاویه را پذیرفتند که به لحاظ قومی و قبیله‌ای، روابط خویشاوندی با او داشتند. چه این که معاویه نیز همانند مکیان، «مضری» شمرده می‌شد و جزو طوایف شمالی بود.

اما وضعیت مدینه فرق داشت. این شهر مرکز صحابی و انصار پیامبر بود که به لحاظ قومی، جزو طوایف جنوبی محسوب می‌شدند و به امویان به چشم رقیب می‌نگریستند، اما در دوره مورد نظر، از اعتبار سیاسی مدینه، به جهت این که مرکزیت خلافت از این شهر به کوفه منتقل شده بود، کاسته شد و از سوی دیگر، صحابه پیامبر که روزی جزو بنیانگذاران حکومت اسلامی محسوب می‌شدند و متهورانه و شجاعانه، یارو یاور پیامبر خویش و ارتش اسلام در گشودن سرزمین‌های جدید بودند، از دنیا رفته بودند و نسل جدید تحت عنوان فرزندان صحابه، تابعین - با همان فضای اجتماعی ای که در مورد وضعیت جامعه اسلامی در دوره معاویه ترسیم شد - زندگی می‌کردند که این

افراد انگیزه گذشتگان را برای احقاق حقوق خویش نداشتند و طبیعتاً زمینه‌های مناسب برای حضور پررنگ سیاسی اهالی مدینه وجود نداشت. در سرزمین‌های دوردست اسلامی نظیر: ایران، ماوراءالنهر، مصر و آفریقا نیز از آن جایی که اکثر مناطق یاد شده با توسل به زور شمشیر گشوده شد، زمینه‌های لازم برای شورش مجدد وجود داشت. به همین خاطر گاه‌گاه، حرکت‌هایی در سرزمین‌های مفتوحه، برای رهایی از سلطه اعراب صورت می‌گرفت که با شدت هر چه تمامتری سرکوب می‌شد.^{۱۱}

باید در نظر داشت که شورش‌های یاد شده در ممالک مفتوحه، پیش از آن‌که جنبه مذهبی و عقیدتی داشته باشد، ناشی از حس حقارت مغلوب نسبت به نیروی غالب بود و بر مسائل نژادی و ملی تکیه داشت. در این میان وضعیت عراق در بین سایر بلاد اسلامی متفاوت بود. این خطه به لحاظ توانایی بالقوه و بالفعل در تجهیز نیروی نظامی، وضعیت خاص تجاری و حاصلخیز بودن اراضی آن، موقعیت حساسی داشت؛ از این حیث، شرایط لازم برای رقابت بین عراق و شام از مدت‌ها قبل، مهیا بود و این مراکز همواره در هیأت رقابتی سیاسی و تجاری در مقابل یکدیگر جلوه‌گری کرده و از فرصت‌های به دست آمده، برای بردن گوی سبقت از یکدیگر، نهایت استفاده را می‌کردند.

در بین شهرهای عراق، کوفه و بصره از موقعیتی ممتاز برخوردار بودند و همان‌طور که قبلاً اشاره شد بین این دو شهر نیز رقابت وجود داشت و به همین خاطر، هزینه‌های بسیاری برای تثبیت تفوق و برتری هر یک از این شهرها پرداخته شد. اگر این رقابت به اتحاد مبدل می‌گشت، ای بسا، بسیاری از معادلات سیاسی بهم می‌خورد.

بعد از انعقاد صلح، عده‌ای از اهالی بصره که تمایلات شیعی داشتند، گرد شخصی به نام حمران بن ایان - که از بزرگان شهر بود - جمع شدند و بر معاویه شوریدند. این حرکت را باید اولین واکنش نظامی شیعیان در قبال خلافت معاویه به‌شمار آورد. می‌توان دریافت که این حرکت به جهت شتابزدگی از عمق لازم برخوردار نبود و بسیاری از یاران حمران بن ایان به مجرد مواجهه با نیروهای اموی به فرماندهی عمرو بن ارطاه، وی را در مقابل دشمن قوی پنجه تنها گذاشتند.^{۱۲} از سوی دیگر، این حرکت را می‌توان کاملاً "مقطعی و زودگذر تلقی کرد زیرا به فاصله اندکی، اهالی بصره با در نظر گرفتن منافع اقتصادی خود، از ارسال خراج داربگرد - که جزو مفاد صلح - نامه امام و معاویه بود - خودداری کردند و آن را غنیمت خود دانستند.^{۱۳}

کوفه در عرصه حیات سیاسی حضور پررنگتری داشت، در این شهر، گروه‌های اجتماعی زیادی به سر می‌بردند که به عنوان نمونه می‌توان به خوارج اشاره کرد. بعد از صلح امام حسن، خوارج اردوی اسام را ترک کردند و در حوالی کوفه، دسته‌هایی تشکیل دادند و بر ضد والی کوفه که دست‌نشانده خلافت اموی بود، قیام کردند. در زمان مورد نظر، مغیره بن شعبه از سوی معاویه به عنوان والی انتخاب شد. وی از بدو انتصاب به این مسئولیت، درگیر هجوم‌های مکرر خوارج بود. در حقیقت خوارج، از خطرناک‌ترین مخالفان دایمی امویان محسوب می‌شدند که با توجه به اتخاذ سیاست‌های نژادپرستانه از سوی امویان، با تکیه بر قدرت نیروهای مردمی، کشاورزان، بدویان و پیشه‌وران شهری - که از اعمال سیاست‌های سرکوبگرانه و تبعیض‌آمیز امویان به تنگ آمده بودند - قیام کردند.^{۱۴}

در تاریخ ثبت است که موالی، کمک شایانی به خوارج در عراق کردند. از جمله در جنبش فردی خارجی به نام ابوعلی کوفی مولای بنی حارث بن کعب، حضور فعال داشتند و یا در بادوریا علیه نظامیان اموی جنگیدند و کشته شدند.^{۱۵}

فروه بن نوفل اشجعی، قریب و زحاف^{۱۶} از دیگر خوارجی بودند که بر علیه نیروهای اموی شوریدند. مغیره بن شیعہ و زیادبن ابیه هردو برای سرکوب شورش خوارج از نیروهای شیعی استفاده می‌کردند.^{۱۷} این نشان می‌دهد که هم امویان و هم شیعیان، خوارج را به عنوان دشمن مشترک خود تلقی می‌کردند و قصد نابودی ایشان را داشتند. اگر شیعیان با خوارج مشکل عقیدتی داشتند و از این حیث با آنان نبردمی‌کردند، امویان علاوه بر سرکوب خوارج، نیت دیگری را از همکاری با شیعیان در سر می‌پروراندند و آن معطوف ساختن توجه شیعیان به دشمنی با خوارج و درگیرکردن این نیروها با یکدیگر به منظور کاستن توان نظامی نیروهای مخالف اموی بود.

همیاری و همکاری شیعیان با عاملان حکومت اموی برای سرکوب خوارج، تأثیر چندانی در تغییر رویه امویان در برخورد با دوستان علی (ع) نداشت. عامل اصلی اتخاذ چنین تصمیمی، معاویه بود، او به عاملان خود دستور می‌داد که بر شیعیان، آن قدر سخت بگیرند که مجبور به ترک وطن و پناهنده شدن به نقاط دوردست شوند.

معاویه از همه سیاست‌های خاص تبلیغی برای حاشیه راندن شیعیان استفاده می‌کرد.^{۱۸} وی، بدعتی نو گذاشت و خطبه نماز عید را مقدم بر نماز کرد، به این خاطر که مردم بعد از خواندن نماز، برای شنیدن خطبه صبر

نمی‌کردند تا لعن بر خاندان علی را بشنوند. همچنین معاویه برای تحریک سیاست خاندان اهل بیت دستور داد که فدک را به مروان بن حکم ببخشند.^{۱۹}

نمونه‌های فراوانی از سختگیری‌های معاویه نسبت به شیعیان در تاریخ ثبت است؛ وی حکومتی مبتنی بر ترور و وحشت بر جامعه اسلامی حاکم ساخت و دوستان علی (ع) را مورد آزار و اذیت قرار داد و آنان را به سرزمین‌های دوردست تبعید کرد و خانه‌هایشان را ویران ساخت.^{۲۰} او حتی به عاملان خود دستور داد که مقرری‌های شیعیان را قطع کنند.^{۲۱}

خشونت زیادبن ابیه که از سوی معاویه مأموریت سختگیری بر اهالی کوفه را داشت به‌حدی رسیده بود که وقتی برای معاویه نامه نوشت و تصریح کرد که عراق را به دست راست خود حفظ کرده و دست چپش آزاد است معاویه نیز حکومت حجاز را بدو سپرد، مردم مدینه از کوچک و بزرگ در مسجد پیامبر گرد آمدند و سه روز به دعا و استغاثه پرداختند تا خدا این فتنه را از سر آنان دفع کند، چون از ظلم و خشونت او خبر داشتند.^{۲۲}

معاویه به بنی هاشم همیشه به دیده یک رقیب سیاسی می‌نگریست و در مورد درخواست‌های مکرر برای دریافت مقرری و رفع مشکلات آنان در تنگناهای مالی، بی‌توجهی می‌کرد.^{۲۳} بنابراین، طبیعی بود که برخی از شیعیان و دوستان علی (ع) که نیات خالصانه داشتند، این همه ظلم و ستم و بی‌مروتی را برنتابند و اعتراض خویش را نسبت به حاکمان جور، اعلام دارند. از جمله این افراد: حجرین عدی از اشراف کوفه و از سران قبایل بنی‌کنده و از یاران صدیق امام علی شمرده می‌شد. در دوران مغیره، زمانی که وی حاکم کوفه بود، هر گاه وی و یارانش قصد داشتند که بر منابر به علی (ع) و

خاندانش ناسزا بگویند، مورد تهدید و تعرض حجر و یارانش قرار می‌گرفتند. در دوره والی‌گری زیادبن ابیه بر کوفه، به حجر اخطار شد که منش خویش را که دوستی خاندان اهل بیت است، تغییر دهد اما با ادامه اقدامات و واکنشهای اعتراض حجر بن عدی، زیاد، برای دستگیری او نیروی نظامی فرستاد که موفق به دستگیری او و سیزده تن از یارانش شدند.^{۲۴}

زیاد، بعد از دستگیری حجر بن عدی و یارانش از سران نواحی مختلف کوفه و روسای قبایلی که وابستگی سیاسی با خاندان اموی داشتند، گواهی گرفت که حجر، عنصر خارجی و فتنه‌گری بوده و محرک شورشیان حکومت وقت است.^{۲۵}

دستگیر شدگان را به سمت شام روانه کردند اما در مرج العذراء نامه‌ای از سوی معاویه مبنی بر دستور قتل حجر و یارانش رسید، در میان دستگیرشدگان، ۶ نفر بودند که به واسطه سفارش‌هایی از سوی عناصر صاحب نفوذ، از مرگ رهایی یافتند، اما حجر بن عدی کندی، شریک بن شداد حضرمی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیصه بن ضبیعه عبسی، محرز بن شهاب تمیمی، و کدام بن حبان عنزی، به شهادت رسیدند.^{۲۶}

عمرو بن حمق خزاعی نیز که به همراه رفاعة بن شداد از دست مأمورین امنیتی گریخته بود، توسط عبدالرحمان بن ام حکم دستگیر و به قتل رسید.^{۲۷}

جنبش حجر بن عدی را باید جدی‌ترین حرکت شیعی بعد از صلح امام حسن تا قیام امام حسین دانست. این حرکت چنان باعث دغدغه خاطر و نگرانی امویان شد که تمام امکانات را برای سرکوب آن بسیج کردند و حتی برای توجیه قتل وی، بزرگان کوفه را به گواهی طلبیدند و او را عنصری خارجی معرفی کردند.

در چنین شرایطی به نظر می‌رسید که معاویه برای اعلام ولیعهدی یزید - که از مدتها قبل، تمهیداتی برای آن اندیشیده بود - با مشکلات کمتری مواجهه است، اما این که چه عواملی باعث شد که ولیعهدی شخصی چون یزید با آن همه سوابق ناپسند و شناسه‌هایی که حاکی از بی‌لیاقتی او در امور سیاسی است، در بین مردم حجاز و عراق و سایر قلمرو اسلامی به عنوان امری پذیرفتنی تلقی شود، دلایل متعددی دارد که به برخی از آن‌ها پرداخته خواهد شد.

واکنش جامعه اسلامی در برابر سلطنت یزید

دایرة نفوذ و اقتدار خاندان اموی بعد از صلح معاویه با امام حسن، گستره‌ای به پهنای سرزمین‌های اسلامی یافت. طبیعی بود که این طایفه برای تداوم این وضعیت، همه راه‌های موجود را در نظر بگیرد.

معاویه بعد از تحکیم پایه‌های قدرت خویش اکنون شوکت قیصر و کسری را داشت. او که مراحل خلافت و سلطنت را طی کرده بود، همواره اوضاع سیاسی و اجتماعی روز را بررسی می‌کرد تا در موقعیت مناسب، ولیعهدی پسرش یزید را اعلام کند. پیشینه چنین نیتی به مدت‌ها قبل باز می‌گشت اما وی فرصت مناسب برای طرح آن پیدا نکرد.

اگر معاویه می‌خواست ولیعهدی یزید را اعلام کند دردورانی که امام حسن به عنوان تنها رقیب جدی در عرصه سیاست مطرح بود و در حیات سیاسی آن‌روز نقش فعالی را ایفا می‌کرد، جرأت ابراز آن را نداشت اما بعد

از فوت امام حسن و سرکوب جنبش‌های شیعی و خواباندن فتنه خوارج، زمان مناسب برای طرح این موضوع فراهم شد.

معاویه در برخورد با مخالفانش، سیاست ترور و تهدید را به کار برد. برخی از گروه‌ها مانند خوارج که دست به اسلحه بردند و برضد او شوریدند، گرفتار سیاست آهنین و خشن اوشده و با شدت هرچه تمامتر سرکوب شدند. برخی دیگر مانند شیعیان که فقط در گفتار، اعتراض خود را اعلام می‌کردند و واکنش خشونت‌آمیز و مسلحانه نداشتند نیز از سیاست سرکوبگرانه معاویه، بی‌بهره نماندند و به انحای مختلف مورد تحقیر و آزار و اذیت قرار گرفتند.

بعد از فوت امام حسن^{۲۸} به تصریح اکثر منابع، معاویه چنان مشغوف شد که حتی در برخورد با دیگران این شادمانی را ابراز و خوشحالی خود را از وقوع آن اعلام می‌کرد^{۲۹}. قریب به اتفاق منابع در این‌که او مسبب اصلی شهادت امام حسن (ع) است، تردیدی ندارند^{۳۰}.

برخی برآنند که طرح ولیعهدی یزید، از سوی بعضی از مشاوران سیاسی معاویه پیشنهاد شده بود؛ براساس گزارشی از یعقوبی، مغیره بن شعبه زمانی- که والی کوفه بود بعد از انتخاب عبدالله بن عامر بن کریز به‌عنوان جایگزین وی موقعیت خویش را در خطر دید از این رو، به نزد معاویه رفته و با ارائه طرح ولیعهدی یزید، خاطر نشان کرد که وی نیز بزرگان کوفه را به این امر ترغیب می‌کند که این پیشنهاد بسیارمورد توجه معاویه قرار گرفت و ضمن قبول آن با ابقای مغیره در مسؤولیت قبلی، موقعیت وی را بیش از پیش تحکیم کرد^{۳۱}.

حتی اگر بپذیریم که این پیشنهاد طرحی بود که از سوی مشاوران سیاسی معاویه به وی ارائه شده بود، تردیدی نداریم که با توجه به خلق و خوی

سودجویانه معاویه، چنین اندیشه‌ای در ذهنیت و فکر او نیز بوده است. بی- تردید معاویه خیال سلطنت و بسط نفوذ خاندان اموی را در حیطه قلمرو اسلامی همیشه در سر می پروراند و بهترین مدعای ما، گذشته سیاسی وی است.

معاویه این طرح را با سایر مشاورین سیاسی خود در میان گذاشت. این افراد، مروان بن حکم، سعید بن العاص و عبدالله بن عامر بودند که وی را به تأمل بیشتر فرا خواندند و عنوان کردند که با ملاحظه و احتیاط بیشتری گام بردارد.^{۳۲}

در بین اینان اگر چه برخی هواخواه معاویه بودند و خواست آنان تقویت مبانی سلطنت او بود اما دیگرانی که صد البته در میدان سیاست و تزویر، کار آزموده‌تر از یزید بودند، نمی‌پذیرفتند که شخصی با آن اوصاف نکوهیده، زمام امور را به دست گیرد. تحقیقات کامیور علوم اسلامی

بر اساس روایتی، زمانی که بحث ولیعهدی یزید مطرح شد مروان بن حکم والی مدینه بود. وی بعد از شنیدن این خبر به دمشق آمد و با بیانی خشم آلود به معاویه گفت: «ای پسر ابوسفیان، کارها را منظم بدار و از حکومت دادن کودکان، چشم پپوشان. بدان که در قوم تو مردان لایق همانند تو هست که رعایت آنها بایسته است»^{۳۳}.

در گزارشی دیگر آمده است که: زیاد بن ابیه نیز در قبول پذیرش ولیعهدی یزید واکنش منفی داشت اما در پاسخ درخواست معاویه مبنی بر القای این طرح به مردم کوفه و بصره، وی زیرکانه از ادبیاتی بهره جست تا خشم معاویه برانگیخته نشود. او با ارسال پیامی به دمشق ضمن بیان صفات یزید

و وجود مدعیان قدرتمندی نظیر حسین بن علی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر که در بین مردم اعتبار و احترام خاصی داشتند به معاویه توصیه کرد که ترتیبی اتخاذ کنند تا یزید یکی دوسال طریق آنان را پیش گیرد و به اخلاق آنان درآید تا بدین وسیله بتوان، امر را برای مردم مشتبه ساخت.^{۳۴}

علی‌رغم این واکنش‌های منفی، خللی در عزم معاویه پدید نیامد، او مصمم بود که ولیعهدی یزید را در سراسر قلمرو اسلامی عملی کند. اکنون باید دید که این طرح چه بازتابی در میان مسلمین داشت.

شام

نخستین اقدام معاویه، عملی کردن این طرح در مرکز خلافت یعنی شام بود. مردم شام از ارادتمندان معاویه به‌شمار می‌رفتند، اما در مورد یزید و اعتبارش بین مردم شام، نظرات ضد و نقیصی وجود داشت.^{۳۵}

در همان زمان، خاندان خالد بن ولید نیز در بین اهالی شام احترام ویژه داشتند؛ می‌دانیم که ولید نقش اصلی و اساسی در عرصه فتوحات در بخش شرقی خلافت اسلامی ایفاء کرد. به همین خاطر خاندان وی از اعتبار خوبی در سرزمین‌های غرب خلافت برخوردار شدند. در زمان مورد نظر، عبدالرحمان بن خالد در بین اهالی شام احترام خاصی داشت و مردم در این برهه، عبدالرحمان را بر یزید ترجیح می‌دادند، اما وی بعد از مدتی با ترفند معاویه، مسموم شد.^{۳۶}

از سوی دیگر، معاویه برای ترغیب یمنی‌ها که به عنوان مهاجر درشام اقامت داشتند از قبیله کلب برای یزید دختری را به زنی گرفت.^{۳۷} او از این طریق با برقراری روابط خویشاوندی و سببی، تمایل برخی از قبایل مقیم شام را نسبت به یزید برانگیخت. مضافاً این‌که، رقابت بین مردم شام و عراق نیز مزید بر علت شد زیرا در آن زمان در حجاز مدعیانی وجود داشتند و شانه خالی کردن از عرصه رقابت از سوی مردم شام در برابر مردم عراق از هر جهت می‌توانست به تنزل جایگاه شام در برابر مردم حجاز عراق بینجامد. بنابراین حفظ اعتبار سیاسی شام در گرو حفظ امویان بود.^{۳۸} بنابراین مشکل شام برطرف و خیال معاویه از جانب شام آسوده شد اما عراق و حجاز هنوز مانده بودند و این دو اقلیم در برابر وضعیت جدید غیر منعطف می‌نمودند.

معاویه برای کسب حمایت عراق از راه جلب توجه سران قبایل وارد شد. معاویه در یکی از دیدارهایش در سال ۵۹ هجری با برخی از سران و قبایل که در آن، برخی از چهره‌های سیاسی عراق و در رأس آنان، احنف بن قیس حضور داشتند، طی تمهیداتی، قصد بیعت گرفتن از آنان را داشت. به همین جهت، زمانی که در مسجد قصد ایراد خطابه‌ای داشت با قرار قبلی، ضحاک - بن قیس و عبدالرحمان بن عثمان و عبدالله بن غصاه اشعری و ثور بن معن سلمی که از هواداران او بودند با ترتیب خاصی در مسجد داد سخن سردادند و طی بیاناتی، گفتار معاویه مبنی بر ولیعهدی یزید را تصدیق کردند. احنف بن قیس در پاسخ به این ترفند گفت: «مردم دوران بدی را پشت سر گذاشتند و دوران بهتری را در پیش دارند. یزید محبوب نزدیک توست اگر ولیعهدی به او دهی، به واسطه سالخوردگی یا مرض سخت نیست. تو روزگاران دیده‌ای و کارها آزموده‌ای، بنگر ولیعهدی به که می‌دهی و پس از خود کار را به که وامی‌گذاری

و از کسانی که می‌گویند ودقت نمی‌کنند و نظر می‌دهند و صلاح ترا در نظر ندارند، فرمان مبر.^{۳۹} این نشان می‌داد که معاویه برای قبولاندن ولیعهدی یزید به مردم عراق با مشکلات عدیده‌ای مواجه بود.

مدینه

اما مدینه در این روزگار تحولاتی به خود دید که نشان از تجدید حیات سیاسی داشت. همان‌طور که می‌دانیم این شهر، مأوای قسمت اعظم صحابه و تابعین بود. بعد از صلح امام حسن با معاویه بسیاری از بنی هاشم و اهل بیت از کوفه خارج شده، رحل اقامت در مدینه افکندند. از سوی دیگر بسیاری از مدعیان خلافت نظیر عبدالله بن زبیر و امام حسین (ع) و عبدالرحمان ابوبکر و عبدالله بن عمر نیز در این زمان می‌زیستند و می‌دانیم که اینان یا خلیفه زاده بودند و یا فرزندان اعضای انتصابی شورای خلافت که توسط عمر تعیین شده بودند و طبیعی بود که با توجه به موقعیت پدرانشان مردم با دیده احترام به آنان می‌نگریستند مضافاً این که هریک از آنان از لیاقت و درایت کافی برای اداره قلمرو اسلامی برخوردار بودند. بنابراین، این شهر می‌توانست خود به خود کانون التهابات سیاسی باشد. معاویه هم مجبور شده بود برای تأمین مقاصد خود، بارها حکام این شهر را عوض کند.

از آن جایی که معاویه از تعویض مکرر فرمانداران مدینه - به منظور بیعت گرفتن از مردم این شهر برای یزید - نتیجه نگرفت برای در دست گرفتن نبض شهر، با هیأتی کاملاً نظامی در حالی که هزار نفر از نیروی ارتش او را همراهی می‌کردند، وارد مدینه شد و به محض برخورد با هریک از مدعیان خلافت، به آنان بی‌اعتنایی کرد و رفتاری خشن داشت، ظواهر امر نشان می-

داد که معاویه نظر سویی نسبت به این افراد دارد و بیم آن می‌رفت که در یک اقدام ناگهانی دستور قتل آنان صادر شود. این مسأله موجب شد افراد یاد شده برای حفظ جان خود، مدینه را ترک و روانه مکه شوند. معاویه بعد از این که شهر را از مدعیان خالی دید، فارغ البال از اهالی مدینه بیعت گرفت و بعد از اطمینان یافتن از کامل شدن بیعت مردم مدینه روانه مکه شد و این بار با رویی گشاده با مدعیان برخورد کرد و هر یک را با هدیه ای نواخت و آنگاه در مسجد مکه شروع به سخنرانی کرد و درحالی که بر سر هر یک از بزرگان مکه و یا کسانی که از دور و نزدیک به این شهر آمده بودند، نگهبانی با اسلحه گمارده بود برای مردم از خصوصیات و اوصاف یزید گفت و اعلام کرد که برای وی می‌خواهد بیعت بگیرد. در این حال مدعیان، چاره جز سکوت نداشتند، با این وصف از بیعت کردن با یزید امتناع کردند.^{۴۰}

اگرچه معاویه به اهداف خود نائل آمد اما حضور مدعیان سلطنت همیشه خاطر وی را می‌آزرد و او مترصد فرصتی بود که به نوعی آنان را برای پذیرش پادشاهی یزید، مجاب کند. معاویه این دغدغه خاطر را تا زمان مرگ در ذهن داشت و حتی در وصایای خود به یزید نیز آن را بروز داد.

نکته جالب توجه در وصیت معاویه این است که دقیقاً بر خصومیت جامعه‌شناسی و اجتماعی اهالی سرزمین‌های اسلامی دقت داشته، و سفارشاتش به یزید درباره مردم حجاز و عراق و شام کرده است.^{۴۱}

در متن وصیت او چنین آمده است: «مردم حجاز را منظوردار که اصل تواند، هر کس از آنها نزد تو آمد گرمی دارو هر کسی هم غایب باشد احوال-پرسی کن، اهل عراق را منظورنما و اگر خواهند روزی حاکمی از آنها عزل

کنی، دریغ مکن. عزل یک حاکم آسانتر از برابری با صدهزار شمشیر کشیده است. اهل شام را منظوردار که اطرافیان و ذخیره تواند اگر از دشمنی درهراس افتی از آنها یاری جو چون به مراد رسیدی آنها را به وطن برگردان زیرا که اگر دربلاد دیگر بمانند اخلاقتشان برگردد.^{۴۲}

او همچنین به یزید سفارش کرد: من از چهار نفر بیم دارم. حسین بن علی، عبدالله بن عمر، عبدالرحمان ابوبکر، عبدالله بن زبیر. اما حسین بن علی را خیال می‌کنم مردم عراق او را رها نکنند و او را وادار به خروج کنند، اگر چنین کرد و براو پیروز شدی از او درگذر.^{۴۳}

دقت در نصایح معاویه به یزید، شاید ما را به این نکته متوجه سازد که معاویه با شناختی که از یزید داشت می‌دانست که در عرصه حیات سیاسی، توان برابری و رویارویی رانداردو یا آن‌که با توجه به عدم لیاقت در کارها و برخورد‌ها، طومار سلطنتش در هم می‌پیچید. شاید به همین جهت است که کمرسلطنت سلسله اموی در دوران یزید درهم شکست و او در دوران سه ساله پادشاهیش، راه را برای انتقال سلطنت از شاخه سفیانی به مروانی هموار کرد.

دربین مدعیان خلافت، امام حسین(ع) از ویژگی‌های متمایز برخوردار بود. ایشان در دوران صلح، از برادر پیروی می‌کرد. بعد از شهادت امام حسن، عده‌ای از شیعیان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی گرد آمدند و با ارسال نامه- ای ضمن تسلیم به امام حسین عنوان کردند: «ما شیعیان توایم که در سوگواریت سوگواروبه اندوهت اندوهناک و درشادمانی‌ات، شادمان و شیوه- ات را رهسپار وفرمانت را در انتظاریم.» اما امام پاسخ روشنی به این درخواست نمی‌دهد.^{۴۴}

در برهه‌ای دیگر، بعد از شهادت حجر، چند تن از اشراف کوفه نزد امام حسین آمدند و بعد از رساندن خبر شهادت حجر، چند روزی در مدینه ماندند و با امام آمد و شد کردند. در این زمان مروان حاکم مدینه خبر این ملاقات‌ها را به گوش معاویه رسانید و معاویه با ارسال نامه‌ای، مفاد عهدنامه را یادآور شد. امام نیز در پاسخ به او اطمینان داد که بر ضد معاویه اقدامی نخواهد کرد.^{۴۵}

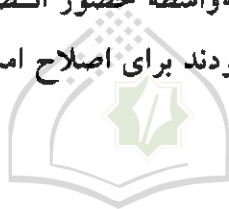
این پاسخ به معنی سکوت امام در قبال ستمگری‌ها و زیاده‌خواهی‌های معاویه نبود بلکه در مقاطع مختلف، امام اعتراض خویش را اعلام می‌کرد.

در دیداری که بین معاویه و امام حسین روی داد، معاویه با لحنی که بوی تهدید می‌داد، گفت: ای ابو عبدالله! دانستی که ما شیعیان پدرت را کشتیم. پس آنها را حنوط کردیم و کفن پوشاندیم و بر آنان نماز خواندیم و دفنشان کردیم امام در پاسخ فرمودند: به خدا قسم شیعیان تو را بکشیم آنان را نه کفن می‌کنیم و نه حنوط و نه برایشان نماز بخوانیم و نه دفنشان کنیم.^{۴۶} علاوه بر این در سفری که به مکه داشتند در اجتماع بنی‌هاشم، موالی و انصار، سخنانی مبنی بر حقانیت خودشان در امر امامت و ولایت و حکومت ایراد کردند و از شنوندگان خواستند که مطالب ایشان را به دیگران منقل کنند.^{۴۷}

امام حسین بعد از فوت معاویه امامت خویش را آشکار ساخت و در هر فرصتی که پیش می‌آمد مردم را به جهاد فرا می‌خواند.^{۴۸} بعد از انتصاب یزید به خلافت، او بلافاصله سیاستی خشن را در پیش گرفت و به حاکم مدینه ولید بن عتبّه دستور داد که بی‌درنگ از امام حسین و ابن‌زبیر بیعت گیرد. ولید نیز امام را به مقر امارت دعوت کرد تا اخبار مهمی را به اطلاع ایشان

برساند. امام حسین نیز جوانب احتیاط را رعایت کرد و به همراه عده‌ای از یاران و اهل بیت مسلح خود به دارالاماره رفت و زیرکانه در پاسخ به اصرار و ابرام والی مبنی بر بیعت با یزید گفت: مثل منی پنهانی بیعت نمی‌کند بلکه فردا مردم را جمع کن و من هم می‌آیم و یکی از آنها خواهم بود. باقبول این درخواست از سوی ولید، امام از فرصت استفاده کرد و شبانه مدینه را ترک به همراه اهل بیتش روانه مکه شد.^{۴۹}

قبل از حرکت امام به مکه، محمد بن حنفیه به امام توصیه کرد که در مکه اقامت گزیند.^{۵۰} و یا این که به واسطه حضور انصار و شیعیان روانه یمن شود.^{۵۱} امام نیز در پاسخ فرمودند برای اصلاح امت جدش قیام و این حرکت را یک وظیفه تلقی می‌کند.^{۵۲}



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مکه

امام در مکه مورد استقبال بسیاری از چهره‌های شناخته شده بود قرار گرفت و عبدالله بن زبیر به استقبال امام آمد. حضور امام در مکه برای ابن‌زبیر جای نگرانی فراوانی داشت چون می‌دانست که تا امام در مکه هست مردم حجاز با او بیعت نمی‌کنند.^{۵۳}

اخباری که موید نگرانی عبدالله بن زبیر از حضور امام در مکه شده بود، استقبال اهالی این شهر از امام است که در منابع متعددی وجو دارد اما بایستی موقعیت مکه را در نظر گرفت. این گونه به نظر می‌رسد که بیشتر مردم از حیث انتساب امام به خاندان اهل بیت، به امام ارادت می‌ورزیدند. بیشتر بزرگان مکه در این زمان، خواهان حفظ یکپارچگی امت اسلام تحت هر

شرائطی بودند و امام را نصیحت می کردند که ترک جماعت نکند. از جمله ابوسعید خدری صحابی پیامبر بود که به جهت توصیه یزید از امام خواست که از قیام صرف نظر کند و از یزید پیروی کند، وی از یزید به عنوان امام و پیشوا یاد کرده بود^{۵۴}.

برخی دیگر مشروعیت خلافت یزید را پذیرفتند و حرکت امام را خلاف وحدت می پنداشتند و ادامه آن را سبب اختلاف بین مسلمین می دانستند مانند دختر عبدالرحمان بن عوف و عبدالله بن عمر^{۵۵} که مکرر امام را نصیحت می کردند به این منظور که ایشان را از ادامه قیام باز دارند مضافاً این که شهرهای مذهبی این دوره نیز موقعیت گذشته را نداشت؛ نقل می کنند که در ایام یزید غناء در مکه و در مدینه رواج داشت و لوازم لهو و لعب به کار غنا رفت و مردم آشکارا شراب خواری می کردند^{۵۶}.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بصره

بصره از شهرهای مهم و محوری منطقه عراق بود و جلب حمایت این شهر، می توانست تا حدود زیادی توازن قوا را علیه حاکمیت وقت برهم بزند، به همین دلیل، امام حسین نامه هایی برای رؤسای پنجگانه بصره که عبارت بودند از: مالک بن مسمع، احنف بن قیس، یزید بن مسعود، منذر بن جبارود، و مسعود بن عمرالازدی ارسال و از ایشان طلب یاری کرد.

باید در نظر داشت که بصره مانند دیگر شهرهای اسلامی، ساختار قبیله ای خویش را حفظ کرده بود و رؤسای قبایل در این هنگامه آشوب ترجیح می دادند که سکوت اختیار کنند. برخی دیگر اعلام حمایت کردند اما این

حمایت‌ها، بیش از آن‌که در جهت تأیید مواضع امام و حقانیت ایشان برای احراز مقام ولایت باشد، رنگ و لعاب قبیله‌ای داشت.^{۵۷} سران قبایل نامه‌ها را پنهان کردند به جز منذر بن جارود که نامه را به عبدالله داد.^{۵۸}

عبدالله بن زیاد مردم بصره را ترساند و به همراه شریک بن اعور و منذر بن جارود روانه کوفه شد.^{۵۹}

یزید بن مسعود، قبایل بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع کرد. بنی حنظله اعلام حمایت کرد و بنی سعد فرصت خواست و بنی تمیم از او حمایت کردند.^{۶۰} اما در نهایت او و یزید بن نبیط با فرزندش به یاری امام حسین شتافتند.^{۶۱}



کوفه

تغییر ساختار اجتماعی کوفه همیشه مد نظر حاکمیت‌ها بوده است و ترکیب اجتماعی این شهر در دوره خلفای راشدین و علی (ع) و زیاد بن ابیه دستخوش تغییر و تحول شد.^{۶۲}

بعد از مرگ معاویه، مجدداً سلیمان بن صرد خزائی، مسیب بن نجیه، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر برای امام نامه نوشتند و ضمن ابراز ناراضی از خلافت بنی امیه، اعلام کردند که در نماز جمعه و عید نعمان بن بشیر فرماندار کوفه حاضر نمی‌شوند و منتظر ورود امام هستند. این گروه شیعیان ریشه‌دار و سستی بودند که در دوره‌های گذشته برخی از آنان با فراز و نشیب‌هایی از امام علی و امام حسن حمایت کرده بودند و گرچه در بعضی موارد برخی از آنان تردیدهایی داشتند، اما در مجموع، اعتماد بیشتری به آنان

می‌رفت. در نامه بعدی شبت بن ربعی و حجار بن ابجر، یزید بن رویم و عروه بن قیس، عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمرو تمیمی نامه‌ای به این مضمون نوشتند که باغ‌ها سرسبز و میوه‌ها رسیده. پس هرگاه خواهی بیا به- سوی لشکر بسیار و مجیزی که برایت آماده است.^{۶۳} این افراد بیشتر منافع شخصی خود را طلب می‌کردند. سوابق گذشته آنان نیز حکایت از این مسأله داشت و در مقاطع مختلف نیز اظهارات متفاوت و بعضاً ضد و نقیضی از سوی بعضی از این افراد صادر شده بود. با کمی دقت در متن نامه ارسالی آنان می‌توان دریافت که ادبیات مورد استفاده در این نامه لحنی متفاوت با نامه قبلی دارد.

امام حسین قصد خروج از مکه و عزیمت به کوفه را داشتند. ابن عباس، امام را نصیحت کرد و از روانه شدن به کوفه برحذر داشت و گفت که عراقیان مردمی مکارند و اگر نمی‌خواهد در مکه بماند به جانب یمن برود.^{۶۴} امام بعد از حرکت از مکه به هر فردی که برخورد می‌کردند ضمن پرس و جو در مورد اوضاع و احوال کوفه از ایشان قصد همراهی را می‌طلبیدند اما بسیاری از این افراد ضمن نپذیرفتن دعوت ایشان، امام را از پیوستن به مردم کوفه برحذر می‌داشتند.^{۶۵} امام برای بررسی اوضاع و احوال کوفه، مسلم بن عقیل را به عنوان سفیر خود روانه این شهر کرد. بعد از ورود مسلم به کوفه، او در شهر با یک جو کاملاً ملتهب سیاسی و شتابزده مواجه شد که دوازده الی هجده هزار نفر با او بیعت کردند.^{۶۶} این زمانی بود که نعمان بن بشیر اقدامی جدی برای مقابله با مردم شیعی کوفه به عمل نمی‌آورد و این به مذاق برخی از بنی‌امیه و هواداران آنان که مقیم شهر بودند، خوش نیامد و

افرادی نظیر: عبدالله بن مسلم حضرمی، عماره بن عقبه و عمر بن سعد، نامه‌ای برای یزید نوشتند و خواستار حضور فرمانروایی مقتدر برای کوفه شدند.^{۷۷} ابن زیاد مخفیانه و با ظاهری کاملاً ناشناخته به کوفه آمد و در اولین اقدام برخی از بزرگان و رؤسای کوفه را دعوت کرد و کثیر بن شهاب و محمد بن اشعث و قعقاع بن شور و شبت بن ربیع و حجار بن ابجر و شمر بن ذالجوشن این دعوت را پذیرفتند.^{۷۸} ابن زیاد از آنان خواست که نام سرشناسان و هواخواهان یزید و خوارج و نفاق‌پیشگان را برای او بنویسند.^{۷۹} او در اقدام بعدی شهر را محاصره کرد و حصین بن نمیر را که فرمانده شرطه او بود با چهار هزار نفر از مردم کوفه بر سر راه قادیسیه و قطیفانیه فرستاد که افرادی که از سوی کوفه سوی حجاز می‌آیند غیر از حجاج و افرادی که هوادار امام نیستند، متوقف کند.^{۸۰} در این میان برخی از طوایف از اطاعت او سرباز زدند از جمله طایفه بنی مذحج را بسیج کرد، اما آنان فریفته سخنان شریح بن حارث شدند و از قصر دور گردیدند.^{۸۱} قبیله بنی‌اسد نیز به واسطه حبیب بن مظاهر از امام حمایت می‌کردند.^{۸۲}

در میان هواداران مسلم قبیله‌های کنده و مذحج و تمیم و اسد و مضر و حمدان بسیج شدند اما بسیاری از سران قبایل از در دوستی با ابن زیاد درآمدند و فریفته او شدند و قبایل خود را از ادامه یاری مسلم باز داشتند.^{۸۳} قبایل ربیعه و مذحج و تمیم و قریش و انصار نیز از حمایت مسلم سرباز زدند.^{۸۴}

در مورد دستگیری مسلم دو قول وجود دارد؛ برخی می‌گویند که عیبدالله بن عباس سلمی با ۷۰ تن از طایفه قیس برای دستگیری او رفتند.^{۸۵} برخی دیگر می‌گویند که عیبد بن حرث با ۱۰۰ نفر از قریش به خاطر هراس از

بروز عصیبت به نبرد مسلم رفتند.^{۷۶} در نهایت، علی رغم هیجانات اولیه کوفیان که مدعی حمایت از اهل بیت پیامبر بودند، مسلم بن عقیل در برابر هجوم نیروهای ابن زیاد تنها ماند و بعد از اسارت به شهادت رسید.

حاصل کلام

از مجموع مباحث مطرح شده می‌توان دریافت که جهان اسلام در شرایط زمانی مورد نظر (از صلح امام حسن (ع) تا زمامداری یزید بن معاویه) دستخوش تحولات بسیاری شد.

گسست نسل‌ها، کناره‌گیری صحابه و یاران رسول اکرم از مسایل سیاسی و اجتماعی و روی کار آمدن مدیران جدید در عرصه حکومت که با مدیران قبلی به لحاظ روحیات، منش اجتماعی و اقتصادی، تفاوت‌های بسیاری داشتند همچنین رواج مادی‌گری و تغییر ارزش‌هایی چون سادگی و دوری از تجمل‌گرایی، باعث به وجود آمدن عادات و رفتارهای غیر ارزشی در جامعه اسلامی شده بود.

کسانی که تاب و توان تحمل عدل علی را نداشتند ناگزیر به روی آوردن به معاویه شدند چون در قبال خوشخدمتی آنان، وی دستی گشاده داشت و به منظور تأمین نظرات آنان، بذل و بخشش‌های فراوان داشت. از عافیت- طلبان، برخی از افراد که به واسطه نزدیکی به پیامبر در نظر مردم به عنوان مرجع و بیان‌کننده مسایل شرعی و احکام و آگاه به سنت نبوی بودند اوضاع زمانه را فتنه‌خیز دانسته و برای آن‌که در انظار مردم به هواداری از هر یک از طرفین قدرت متهم نشوند، ترجیح دادند که کمافی‌السابق ضمن کناره‌گیری

از دخالت در مسایل روز جامعه، بی‌آنکه دغدغه‌ای برای معرفی جبهه‌های حق و باطل داشته باشند صرفاً به سفارش و توصیه طرفین نزاع و پرهیز از ایجاد جنگ و کشتار بین مسلمانان بسنده کنند.

در این میانه جبهه حق نیز از انسجام کافی برخوردار نبود. برخی از آنان تلاش داشتند که جلوتر از امام حرکت کنند و حتی باتوجه به این که حسین (ع) توصیه‌های آنان را به برخورد تند و خشن با عاملان حکومت بدون توجه به مفاد عهدنامه صلح و قول و قرارهای قبلی نمی‌پذیرفتند، امام را متهم به کوتاهی از وظایفشان می‌کردند.

باتوجه به نکات گفته شده، می‌توان شرایط سیاسی و اجتماعی آن روزگاران را چنین نوشت: وجود قطب‌های مختلف سیاسی، عقیدتی و محورهای اقتصادی، عافیت‌طلبی قبایل در مقابل حکومت مرکزی، بی‌محابا بودن حکومت مرکزی در اعمال زور و فشار بر مردم و گروه‌های سیاسی، کم رنگ شدن حضور علویان و شیعیان در عرصه سیاست، تفرقه مراکز قدرت اسلامی و عدم ارتباط آنها با همدیگر و در مقابل رقابت با یکدیگر، بی‌انگیزه شدن نسل‌های جدید در مقابل منازعات داخلی، بکارگیری همه اهرام‌های ممکن (پول، تزویر، زور...) توسط بنی‌امیه جهت سرکوب مخالفان خصوصاً شیعیان و علویان، استفاده مناسب حکومت از گروه‌های سیاسی منحرف، در جهت رسیدن به خواسته‌های خود، عواملی شد تا زمینه‌های قیام عاشورا شکل گیرد.

درچنین شرایط سخت و آشفته‌ای بود که امام حسین (ع) حرکت خونین و الهام‌بخش عاشورا را آغاز کرد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمد بن نعمان شیخ مفید، الارشاد . ج ۲، ترجمه رسول محلاتی، تهران، علمی، ص ۹.
- ۲- عایشه بنت الشاطی، شیر زن کربلا، ترجمه سید جعفر شهیدی، صص ۵۶ و ۵۵.
- ۳- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، ۱۳۷۱، ص ۲۶۵.
- ۴- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۲۷۲۰.
- ۵- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۷۷۱.
- ۶- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، صص ۱۴۴ و ۱۴۳.
- ۷- دینوری، همان، صص ۲۵۶-۲۵۵.
- ۸- علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۱۵.
- ۹- حسین عطوان، فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ص ۱۷.
- ۱۰- عادل ادیب، پیشوایان ما، ترجمه اسدالله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۳۳.
- ۱۱- یعقوبی، همان، صص ۱۴۴-۱۴۳.
- ۱۲- ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۷۲.
- ۱۳- طبری، همان، ج ۷، ص ۲۷۲۰.
- ۱۴- پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۴، ص ۵۵.
- ۱۵- یعقوبی، همان، ص ۱۴۹.
- ۱۶- همان، صص ۱۴۴ و ۱۶۵.
- ۱۷- در یکی از لشکرکشی‌ها، سه هزار سوار شیعی به جنگ خوارج رفتند و همچنین، از بزرگان شیعه، عدی بن حاتم، معقل بن قیس و صمصمه بن صوحان برای نبرد با خوارج اعلام همکاری کردند. (تاریخ طبری، ج ۷، صص ۲۷۴۸ و ۲۷۴۷).

- ۱۸- عطاءالله مهاجرانی، همان، ص ۹۴.
- ۱۹- یعقوبی، همان، ص ۱۵۲.
- ۲۰- سیره امامان، ج ۳، ص ۴۱.
- ۲۱- طبری، همان، ج ۲، ص ۱۵۲.
- ۲۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۲۹.
- ۲۳- یعقوبی، همان، ص ۱۵۲.
- ۲۴- طبری، همان، ج ۷، ص ۲۸۲۲.
- ۲۵- همان، ص ۲۸۳۱.
- ۲۶- مسعودی، همان، ص ۸.
- ۲۷- یعقوبی، همان، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.
- ۲۸- شیخ عباس قمی، در منتهی الآمال، ج ۱ آورده است که امام حسن در ۲۷ یا ۲۸ صفر ۵۰ هجری به شهادت رسید.
- ۲۹- ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۹۱.
- ۳۰- همان، ص ۷۹۰.
- ۳۱- یعقوبی، همان، صص ۱۴۷-۱۴۸.
- ۳۲- ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۹۲.
- ۳۳- پی تردید مروان با گفتن این حرف، خود را منظور نظر داشت. همین مطلب باعث تزلزل موقعیت اداری او شد و بعد از عزل او از والی‌گری مدینه، از آن پس تنها به عنوان مشاور سیاسی به ایفای نقش می‌پرداخت. (مسعودی، ج ۲، ص ۳۲)
- ۳۴- یعقوبی، همان، ص ۱۴۸.
- ۳۵- مسعودی، همان، صص ۷۱-۶۹.
- ۳۶- محمد یزدی، حسین بن علی را بهتر بشناسیم، قم، اسوه، بی تا، صص ۳۵-۳۳.
- ۳۷- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه علی جواهرالکلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۶۹۵.
- ۳۸- رسول جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۳.
- ۳۹- مسعودی، همان، صص ۳۱-۳۰.
- ۴۰- ابن اعثم کوفی، ص ۸۰۷.
- ۴۱- ابن طفطقی، تاریخ نخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۳.
- ۴۲- در کربلا چه گذشت، ص ۸۷.
- ۴۳- دینوری، همان، ص ۲۷۶.
- ۴۴- یعقوبی، همان، ص ۱۵۹.
- ۴۵- دینوری، همان، ص ۲۷۶.
- ۴۶- یعقوبی، همان، ص ۱۶۴.
- ۴۷- محمدحسین تهرانی، همان، ص ۲۹.
- ۴۸- شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۲۸ و علی بن عیسی الاربلی، همان، ج ۲، ص ۱۷۳.

- ۴۹- دینوری، ص ۲۷۶.
- ۵۰- شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۳۲ و ۳۳.
- ۵۱- محمدحسین تهرانی، همان، ص ۹۸.
- ۵۲- همان، ص ۱۷ و ۱۸.
- ۵۳- شیخ مفید، همان، ص ۳۳ و ۳۴.
- ۵۴- طبری، همان، ج ۷، ص ۲۹۱۵.
- ۵۵- رسول جعفریان، همان، ص ۲۱۲.
- ۵۶- مسعودی، همان، ج ۲، ص ۷۰۱ و ۷۰۲.
- ۵۷- سید عطا الله مهاجرانی، همان، صص ۱۳۶ و ۱۳۵. و طبری، همان، ج ۷، ص ۲۹۲۹.
- ۵۸- عبدالله دختر منذرین جارود را به همسری گرفته بود.
- ۵۹- دینوری، همان، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.
- ۶۰- سید بن طاووس، لهوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، قم، نوید الام، ۱۳۷۸، صص ۶۳-۵۷.
- ۶۱- طبری، همان، ج ۷، ص ۲۹۲۵.
- ۶۲- اسد حیدر، زندگانی امام حسین، موسسه تحقیقاتی طور، ۱۳۷۲، صص ۹۳-۹۱.
- ۶۳- شیخ مفید، همان، ص ۳۵ و ۳۶.
- ۶۴- مسعودی، همان، ج ۲، ص ۵۸.
- ۶۵- دینوری، همان، ص ۲۸۷. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی
- ۶۶- همان
- ۶۷- شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۳۹.
- ۶۸- دینوری، همان، ص ۲۸۷.
- ۶۹- شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۲۲.
- ۷۰- دینوری، همان، ص ۲۹۰.
- ۷۱- اسد حیدر، همان، ص ۱۱۶.
- ۷۲- حبیب بن مظاهر بعد از اجابت از دعوت امام به میان قوم خود رفت و از آنان یاری طلبید و ۹۰ نفر خواسته او را اجابت کردند و به طرف لشکر امام به راه افتادند و عمرو بن سعد با ۴۰۰ نفر جلوی آنان را گرفت، محمد مهدی شمس الدین انصارالحسین، ترجمه ناصر هاشم زاده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۶۹.
- ۷۳- همان، صص ۵۰ و ۵۱.
- ۷۴- دینوری، همان، ص ۲۸۶.
- ۷۵- شیخ مفید، همان، ج ۲، ص ۵۷.
- ۷۶- دینوری، همان، ص ۲۸۸.

منابع و مأخذ

- ابن طقطقی. تاریخ فخری. محمد وحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷
- ادیب، عادل. پیشوایان ما. ترجمه اسدالله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- الاربی، علی بن عیسی. کشف الغمه. ۴ جلد
- بنت الشاطی. عایشه، شیرزن کربلا. ترجمه سید جعفر شهیدی.
- پطروشفسکی. اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، چاپ چهارم، ۱۳۵۴.
- تهرانی، محمد حسین. لمعات الحسین.
- جعفریان، رسول. تاریخ تحول دولت و خلافت. مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، اول، ۱۳۷۳.
- حیدر، اسد. زندگانی امام حسین. موسسه تحقیقاتی طور، چاپ دوم، ۱۳۷۲
- سید بن طاوس، لهوف. ترجمه عقیقی بخشایشی، نشر نوید اسلام، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
- شیخ مفید، محمد بن نعمان. الارشاد. ترجمه رسولی محلاتی، تهران: علمی.
- شمس الدین، محمد مهدی. انصار الحسین. ترجمه ناصر هاشم زاده، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. اخبار الطول. ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.
- زیدان، جرجی. تاریخ تمدن اسلامی. ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۷ جلد، تهران: اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- عطوان، حسین. فرقه های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی. ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۱.

- کوفی، ابن اعثم، الفتوح. ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- مسعودی، مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.
- مهاجرانی، سید عطاءالله. پیام آور عاشورا. اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- یزدی، محمد. حسین بن علی را بهتر بشناسیم. قم: اسوه، چاپ اول. بی تا.
- یعقوبی، ابن واضح. تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ بیستم، ۱۳۷۱.



مركز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی